

## مناظره رز با میش

دکتر علی محمدی<sup>۱</sup>، فهیمه ارتقایی<sup>۲</sup>، الهام ترکاشوند<sup>۳</sup>

### چکیده

مناظره از انواع ادبی کهن است که می‌توان ردّ پای آن را در لوح‌های گلی برجای مانده از تمدن‌های کهن میان‌رودان دنبال کرد تا به ادب معاصر زبان فارسی رسید. کهن‌ترین مناظره به زبان‌های فارسی و باقی‌مانده از گذشته به نسبت ابهام‌دار ادب باستان ایران، "درخت آسوریک" است. مناظره‌ای متفاوت و تا حدّی مشابه، تحت عنوان "میش و رز" وجود دارد که گاه در پژوهش‌های برخی اندیش‌مندان، هر دو، یکی دانسته شده‌اند و این، خود، موجب خلط میان آن‌ها شده است. در برخی موارد نیز این داوری صورت گرفته که هر دو منشأ یکسانی داشته‌اند. در این نوشتار، بر جدایی این دو اثر از یک‌دیگر تأکید و در پایان با کوشش در جبران نقص واژگانی و عروضی مناظره "میش و رز"، متنی یک‌دست، با اندک تغییراتی در راستای سامان‌مند کردن آن، ارائه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: مناظره، درخت آسوریک، میش و رز.

mohammadi2@yahoo.com

f.erteghaei@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۸

۱. استاد دانشگاه بوعلی سینا همدان.

۲. کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان.

۳. کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان.

تاریخ وصول: ۹۴/۰۵/۱۸

## مقدمه

در ادبیات شفاهی و مردمی ما به‌ویژه در جنوب ایران و به‌طور خاص، در چهارمحال و بختیاری، توجه به مناظره و مناظره‌خوانی رواج داشت. مناظره "میش و بز" یا "بز و میش" یکی از آن مناظرات بود که مردم محل در محفل‌ها یا هنگام قصه‌پردازی در جشن‌ها و مهمانی‌ها یا شب‌های دراز و سخت زمستان، می‌خواندند. مناظره‌ای که عناصر فعال و شخصیت‌های داستان‌ش با زندگی ما انسی تمام داشت. برخی درخت آسوریک را تنها نمونه آثار مناظره‌ای (Rangstreit literature) در ادبیات پیش از اسلام ایران به‌شمار آورده (سرکارتی، ۱۳۵۲: ۴۱۳) یا مناظره میش و بز را (که ما گاهی آن را جنگ میش و مو نیز می‌خواندیم) با منظومه درخت آسوریک یکی دانسته‌اند و از آن‌جا که این منظومه برای اهل ادب و فرهنگ و حتی پژوهش‌گران خاورشناس آشنا بود، آنان را به این داوری نزدیک کرد که مناظره میش و بز از روی آن منظومه در ذهن و زبان ما به‌ویژه مردم جنوب ایران، راه یافته است.

ما به این داوری، البته به دیده تردید می‌نگریم. سبب این تردید هم دو چیز است؛ یکی این‌که شخصیت‌های مناظره در هر دو داستان یک‌سان نیستند و کارکرد یک‌سانی ندارند؛ یعنی در آن مناظره، بز (به تعبیر محققان نماینده جهان جانوری یا کنش دام‌داری) و درخت خرما (نمود جهان گیاهی یا کنش کشاورزی) با هم چالش دارند؛ در حالی که در این مناظره شخصیت‌ها عبارتند از میش و بز؛ بنا بر این اگر قرار باشد تطبیقی صورت گیرد، درخت نخل به بز و بز به میش دیگرسان شده است؛ از سویی آن‌جا بز، بنا بر صفاتی که برمی‌شمارد، بر درخت خرما برتری دارد و در نهایت هم در مناظره، پیروز می‌شود؛ اما این‌جا بز است که بر میش چیرگی می‌یابد؛ بنا بر این اگر قرار باشد، نمود جانوری برتری خود را حفظ کند، این‌جا درست برعکس شده است و نمود گیاهی چیره شده است. این در حالی‌ست که گروهی از محققان هم بر این باورند که در مناظره درخت آسوریک، بز نماینده دین زردشتی است و درخت، نماینده دین کفر آیین آشوری - بابلی (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۶-۲۵۷).

تفضلی تفاوت میان این دو منظومه را چنین بیان می‌کند که «منظومه‌ای شبیه به درخت آسوری، به نام قصه میش و بز در ادبیات فارسی به دو تحریر، یکی به فارسی یهودی در شصت‌ویک بیت و دیگر به فارسی در چهل‌ونه بیت، در دست است. هیچ‌کدام از این دو، که همانند درخت آسوری، منظومه‌ای مفاخره‌ای هستند و خصوصیات ادبیات شفاهی را دارند،

از فصاحت چندانی برخوردار نیستند و از نظر ادبی به پایه درخت آسوری نمی‌رسند» (همان: ۲۵۹-۲۵۱).

دلیل دوم که قدری مستحکم‌تر به نظر می‌رسد، وجود و تداوم همان سنت مناظره‌پردازی است که گفتیم در سراسر فرهنگ شفاهی ایران رواج داشته است و آثار و نمودهای زنده و مستحیل‌شده آن، تا روزگار ما باقی مانده است. با توجه به ساختار و بافت نیمه‌جان مناظره‌های باقی‌مانده در گوشه و کنار ایران، می‌توان بر این گمان پای فشرده که سنت مناظره‌سرایی، یکی از سنت‌های رایج و طبیعی شعر و ادبیات خاص ایرانی بوده است که بافت و سلول‌های باقی‌مانده آن با روح ادبیات و شعر مردمی ما که نام‌هایی چون ترانه و حراره نیز داشته است، پیش از آن که با ادبیات عربی درآمیزد، بسیار نزدیک بوده و ملاطش مایه‌هایی از حضور خوش‌باشی، شهرآشوبی، طنز، الحاقی‌سرایی، نظیره‌گویی و سرود و ترانه داشته است.

در ادبیات شفاهی ما این دست مناظرات میان دو چیز، خواه دو شیء، خواه دو جانور و خواه میان جانور و شیء رواج داشته است. از روی برخی از مناظرات جان‌دار و نیمه‌جان باقی‌مانده در آثار کلاسیک و میان انواع دیگر شعر در دیوان‌های شاعران که منتقدان قدیمی هم بدان چنان‌که باید توجه نداشتند، به‌سادگی می‌توان دریافت که صنعت مناظره‌پردازی در ایران، هم‌چون صنایع دیگر شعری، شاخه‌ای زنده و روینده و دست‌کم در روزگاری دراز، بازاری پررونق داشته است. درباره درخت آسوریک نیز، بعضی قراین و نشانه‌های بازمانده در متن نشان می‌دهد که این منظومه، اصل عامیانه داشته و پیش از تدوین آن به صورت مکتوب جزء ادبیات شفاهی و سرودگونه در میان مردم رواج داشته است (Tavadia, 1956: 133).

ملک‌الشعرای بهار در ضمن بررسی دیوان پروین اعتصامی، می‌نویسد: «این شیوه از قدیم‌الایام، خاص ادبیات شمال و غرب بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی توسی که در مناظره است، مجموع آن‌ها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجه کرمانی گواه این معنی است» (بهار، ۱۳۷۱. ج ۱: ۲۱۱) چنان‌که مشاهده می‌شود، بهار با آن احساس و شامه بسیار قوی و ستودنی، حدود پیدایی فن مناظره را بسیار فراتر از آنچه که برخی پنداشته‌اند، به عقب می‌کشاند.

پتر آسموسن، گویا برای نخستین بار طی گفتاری به‌عنوان یک "مناظره یهودی - ایرانی" (در ارمغان‌نامه سیلور جوبیلی، ۱۹۶۹م) اعلام کرد که فن مناظره یک یادگار ادبی

سومری در میان‌رودان است؛ چنان‌که رشته تألیفاتی در باب گفت‌وگوی میان جانوران و گیاهان وجود دارد که آن‌ها را ادبیات حکیمانه سومری - بابلی نامیده‌اند و از آن جمله "درخت تمر و خرما" (کذا ظاهراً مناظره "غله و گله") سخت بر ادب میان‌رودانی و شرق نزدیک نافذ گشته؛ چنان‌که مثلاً بر مناظره "کالیماخوس" یونانی (سده سوم ق.م) و به‌ویژه بر داستان ایرانی عهد اشکانی "درخت آسوریک" پهلوی مؤثر بوده است؛ یعنی همان درخت بابلی (خرما) که استرابون (سده یکم میلادی) در جغرافیای خود (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۱۴) یاد می‌کند که: «می‌گویند یک سروده پارسی هست که طی آن بیش از سیصدوشصت ویژگی سودمند از برای نخل (= درخت بابلی) بر شمار آمده است» (Asmussen, 1981: 151).

آسموسن می‌گوید دانش‌مندان برجسته‌ای در باب همین قدیم‌ترین ادب مناظره ایرانی (درخت آسوریک) پژوهش کرده و آن را مطابق با نمونه میان‌رودانی باستان دانسته‌اند که هم به نوبه خود بر ادب عربی و فارسی دوره اسلامی تأثیر گذاشته است؛ چنان‌که مناظرات اسدی توسی (سده پنجم هـ.ق) خود، کهن‌ترین ادب فارسی نوین در این طرز به شمار می‌آید. بی‌گمان قصه یهودی - فارسی گفت‌وگوی "میش و مو" هم ادامه مستقیم همان سنت کهن ایرانی ماقبل اسلامی است (Asmussen, 1970: 23-25).

با وجود این سخنان با اسنادهای درست، برخی محققان بر این باورند که این نوع مناظره‌ها در شعر دری بی‌سابقه بوده است! در کتاب‌ها، رساله‌ها و فرهنگ‌های بسیاری، اسدی توسی را مبدع این فن دانسته‌اند. خالقی مطلق در مقاله خود درباره اسدی توسی (خالقی مطلق، ۱۳۵۶: ۶۷۱-۶۴۳) خاطر نشان می‌کند: مناظره‌های اسدی - که در همدان و دیلمان سروده - قبل از وی در شعر دری بی‌سابقه است. شمیسا نیز می‌نویسد نخستین کسی که در ادبیات فارسی به مناظره پرداخته است، اسدی است (شمیسا، ۱۳۶۳: ۲۲۷). اته، همچنین از جمله کسانی است که اسدی را پایه‌گذار مناظره می‌داند و در این باره می‌نویسد: «و عجیب این که این نوع شعر در اشکال قدیمی خود با بعضی اشعار و تصانیف محلی فرانسه و انگلیس هم مشابه است؛ چندان‌که شخص تصور می‌کند شاید در دوره جنگ‌های صلیبی تأثیر شرق در غرب وقوع یافته باشد» (اته، ۱۳۳۷: ۴۰)؛ این سخنان در حالی بیان شده است که ما به روشنی و وضوح می‌دانیم، دست کم به استناد همین کتاب باقی‌مانده از ادب پهلوی؛ یعنی "درخت آسوریک" شیوه مناظره‌پردازی در ایران، سابقه طولانی‌تری داشته است. تردیدی که دامن استاد محقق، پرویز اذکایی را نیز گرفته بود که گفت: سراینده "درخت آسوریک" توان گفت مناظره‌گویی را از ادب پهلوی

سرزمین جبال ایران اخذ کرده است (ذکایی، ۱۳۸۶: ۳).

جز آن چه گفته شد، بنا بر یک سنت دیرینه مناظره‌پردازی که به صورت پراکنده در شعر شاعران بزرگ حضور دارد، باز این که برخی مبتکر فن مناظره را اسدی توسی و برخی دیگر شاعران دوره اسلامی دانسته‌اند، در حدّ حدس و گمان است و به احتمال قریب به یقین نادرست. زنجیر و زنجیره مناظرات باقی‌مانده، نزد شاعرانی چون اسدی توسی، فردوسی، سنایی، عطار، مولانا، نظامی، سعدی، حافظ تا برسد به شاعران معاصر چون قآنی و بهار و پروین، چنان استوار و مستحکم و دامنه‌دار است که جایی برای اما و اگر باقی نمی‌گذارد.

این جا فرصتی نیست که ما بخواهیم به مناظره "مانی و موبد زردشتی" که به عجز و کشته‌شدن مانی مدعی منجر می‌شود و مناظره "موبد و مزدک" که آن هم به کشتار ناجوان‌مردانه مزدک و هم‌کیشانش می‌انجامد و یا گوشه‌هایی از مجادله رستم و اسفندیار که گاه یادآور همین سنت مناظره‌سرایی است اشاره کنیم. به‌ویژه مناظره رستم و اسفندیار را که یک چالش به تمام معنا جنگ‌جویانه و تحول‌یافته مبتنی بر "جنگ زبان" و مناظره است، باید در بررسی‌های فن مناظره، سهمی جداگانه بدان اختصاص داد.

هم‌چنین مجال پرداختن به مناظرات متحول‌شده‌ای چون گفت‌وگوی خسرو و فرهاد در خسرو و شیرین نظامی و شیخ و مریدان در منطق‌الطیر عطار و مناظرات بسیار دل‌انگیز مولانا در داستان‌های اعرابی و زن و صوفی و قاضی و دیگران در مثنوی نیست و برخی از محققان کم و بیش هم به برخی از این مناظرات، اشاراتی کرده‌اند؛ اما برای نمونه و بیان تداوم فن مناظره از دوره‌های بسیار کهن تا دوره ادبیات دری، بی‌فایده نخواهد بود که پیش از پرداختن به گفتار اصلی که گرد مناظره میش و رز می‌چرخد، به مناظره "دیگ و کاسه"ی عطار، نگاهی بیفکنیم.

عطار در منظومه‌های آفاقی و کم‌نظیر خویش، آگاه و ناآگاه بسیاری از سنت‌های شعری ایرانی را درج کرده است. از آن جمله، یکی هم حضور سنت مناظره‌سرایی است که شاید عالی‌ترینش همان مناظره شیخ و مریدان باشد که در کتاب منطق‌الطیر آمده است؛ اما مناظره دیگ و کاسه که در کتاب مصیّب‌نامه آمده، از آن جهت حایز اهمیت است که ساختارش به ساختار مناظره میش و بز، بسیار نزدیک است. این داستان خود تمثیلی است برای اثبات این مدعا که مقام آدمی در برابر مقام فرشتگان، به مثابه مقام دیگی سنگین در برابر کاسه‌ای زرین است؛ منتها ارز و ارزش گفتار عطار، در مسئله مناظره‌سرایی، از آن جا اهمیتی مضاعف دارد که از نهان‌خانه ادبیات شفاهی و مردمی، گوشه‌ای از خیال‌های عام و

عوام را که در مواجهه با تجربه‌های روزمره بروز و ظهور یافته است، برای ما آفتابی می‌کند. همان‌گونه که میش در زندگی طبیعی و عادی مردم، کارش به درخت مو یا رز می‌افتد، کاروان کاسه نیز در همین تجربه‌ها، پیوسته از کوچه دیگ می‌گذرد؛ بدین روی خیال شاعرانه مردم، از این رابطه مجازی، چنین مناظراتی را رقم زده است:

«بود اندر مطبخ جم ای عجب! دیگ و کاسه در خصومت روز و شب  
دیگ سنگین بود قصد جنگ کرد کاسه زرین بود قصد سنگ کرد  
هر دو تن از خشم در شور آمدند سنگ و زر بودند در زور آمدند  
دیگ گفتش گر ابا گر روغن است شور و شیرین هرچه هست آن من است  
کار تو بی من کجا گیرد نظام؟ گر منت ندهم، تهی مانی مدام  
تو ز سنگ آیی در اول آشکار باز بر سنگت زنت اندر عیار  
گر تو را سنگی نباشد در نهاد دایماً بی‌سنگ خواهی اوفتاد  
تو چنین زیبا و سنگین از منی تو به سنگ و هنگ رنگین از منی  
کس سیه‌دیگم نمی‌خواند به نام چون سیه‌کاسه تویی در هر مقام  
چون شنیدی این دلیل دل‌پذیر دست چون من دیگ در کاسه مگیر  
این سخن چون کاسه را آمد به گوش هم‌چو دیگی خون او آمد به جوش  
گفت تو از هرچه گفتی بیش و کم فارغم من چون منم در پیش جم  
خیز تا خود را به صرافان بریم تا ز ما هر دو کدامین برتریم  
چون محک پیدا شود صراف را خود محک گوید جواب این لاف را  
تو بین وقت گرو در سنگ و زر تا از این هر دو کدام ارزنده‌تر  
در گرو کهنه ز نو آید پدید کار در وقت گرو آید پدید»  
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۹۸)

مناظره بالا، چنان‌که گفتیم دارای نشانه‌های است که از رازهای جهان کهنه مناظره‌پردازی در ایران پرده برمی‌گیرد. همین که دیگ و کاسه در این روایت، متعلق به خانه جمشید جم و نخستین پادشاه اسطوره‌ای هستند، این که بنیاد گفت‌وگو بر سنت شفاهی و مردمی طنز، شوخی، تمثیل و لیچار نهاده شده است و با نشانه‌های زبانی جغرافیای ایرانی مطابق است؛ همه با رسوب‌شناسی مناظره در ایران و ادبیات مردمی، مطابق می‌آید.

بازگردیم به مناظره میش و رز و آن مدّعی که این مناظره از روی درخت آسوریک

ساخته شده است. شاید بتوانیم در مقایسه این دو مناظره، سنت مناظره‌پردازی را با روابط میان‌متنی و مسئله تأثیر و تأثر پیوند بزنیم؛ اما این که یکی را کپی دیگری بدانیم، در حالی که سرنوشت داستان هم، چنان‌که پیش‌تر یاد کردیم، متفاوت است، پذیرش این‌همانی چنین مناظراتی سخت و دور از ذهن به نظر می‌رسد. باری به سختی می‌توان باور کرد که سرچشمه این هر دو مناظره، یعنی درخت آسوریک و مناظره میش و رز یکی است؛ البته محققان بزرگی درباره نفس مناظره و به‌ویژه درخت آسوریک، اظهار نظر کرده‌اند. از نخستین پژوهش‌گر اروپایی که بارتولومه باشد تا بنونیست و هنینگ و سیدنی و زنده‌یاد احمد تفضلی و دیگران درباره مناظره درخت آسوریک اظهار نظر کرده‌اند. آن‌ها در خصوص شعر بودن و نبودن متن آن مناظره استدلال‌هایی آورده‌اند؛ منتها کسی چون هنینگ هم که برخلاف بنونیست شعر بودن مناظره را بدان‌روی که بنونیست پای می‌فشارد، رد می‌کند؛ خود به شعر بودن آن از دستی دیگر کردن می‌گذارد. متن در نسخه‌های خطی به صورت نثر نوشته شده است؛ «بنونیست نخستین کسی بود که به خصوصیت شعری آن پی برد و با تحقیق در بخش‌هایی از متن به این نتیجه رسید که اساس وزن آن هجایی است» (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۷).

امروزه تردیدی نداریم که زبان مناظره آسوریک، نثر ساده نبوده است. از سوی دیگر به سهم خویش، بر این باوریم که این متن، از زمره شعر مساوی به‌گونه عروض عربی هم نبوده است. یکی از سبب‌های که باعث شده است چنین حکم یقینی به زبان آورده شود، نشانی و استدلال خورشید درخشنده همین مناظره میش و بز است. این مناظره به سبک و سیاق هنر زبانی رایج در ایران سروده شده است. ادبیاتی که هنوز رنگ و نظم و انضباط عروض سنتی یا چنان‌که گفته‌اند شعر عربی را چنان‌که باید به خود نگرفته بود؛ البته این‌که هر از گاهی در میان متن مناظره، پاره‌هایی یافت می‌شود که با سنت شعر عروضی مطابق است، پیش از آن که نشانی از خاصیت گوهرین اصل متن باشد، نشان از تصرف شاعران و مردم شعر دوست و جامعه شعر پروری دارد که به تمام شاکله ادبیات سنتی ما، تسری می‌یابد. با این حال، شعر فارسی چنان‌که برخی گفته‌اند، یک‌سره هم دست‌خوش تغییرات شعر عروضی واقع نشد؛ بل که در بطن و متن خویش، عنصرهایی داشت که می‌توانست به سرعت، با عروض شعر عربی سازگاری و آمیزش یابد. همین سابقه هم باعث شد که شعر فارسی به سرعت برق ساختار موسیقی‌اش را با عروض عربی هم‌سان و آهسته‌آهسته چیزی را که به‌زعم مدرسان نظامی‌های آن روز نادرست است، ترک کند.

ما در مقالتهی دیگر و جایی دیگر (سرود بخارا) از کمّ و کیف سنت شعر فارسی ایران تا حدی سخن گفته‌ایم و نمی‌خواهیم این‌جا باز آن سخنان را تکرار کنیم؛ اما این یک نکته را باید یادآوری کنیم که این‌گونه مناظرات حکم نوعی شهرآشوب و طنّازی و پارودی و هزل و هجو و ترانه و حراره را داشته است که لغزگویان شاعر از روی سرخوشی و جان‌خوشی و گاه از روی اعتراض و انتقاد و گاهی برای ایجاد یک شور مردمی، می‌ساخته‌اند و چه بسا این ساخته و پرداخته‌شان، نُقل و نقل بسیاری از مجالس و سرود و حراره کودکان کوی و برزن می‌گشت و در حقیقت، گوهر شعر ایرانی هم چیزی جز همین دست شعر سرودن نبوده است. سروده‌هایی که وقتی بر زبان مردم جاری می‌شد به سیاق و سلیقه شنونده تغییراتی در آن صورت می‌گرفت که چه بسا از اصل عالی‌تر و هنری‌تر بود و شاعر هم وقتی این تغییرات را می‌شنید، بدون بخل و حسادت، خود به آن تغییرات گردن می‌نهاد و شعرش را با رویه تازه به ذهن می‌سپرد. این تغییرات حدّ و مرزی هم نمی‌شناخت و ممکن بود از نسلی به نسل دیگر با هزاران جابه‌جایی انتقال بیابد.

بدین‌روی بر این پنداریم که یکی از سبب‌های تصرف‌های عدوانی در نسخه‌های خطّی که در شعر عروضی ما رخ داده است، به همین سنت مناظره‌سرایی و مناظره‌پردازی بازگردد. در واقع، تمام آن دلایلی که پژوهش‌گران برای ایجاد نسخه‌بدل آورده‌اند، اگر درست باشد، سر جای خود، یکی از دلیل‌ها نیز به همین داشتن روحیه تغییر و تصرف در سروده دیگران باز می‌گردد. یعنی مردم، با توجه به شور شعرسرایی که بسیار در ایران رواج داشته است، بی‌محابا در سروده‌های شاعر دست می‌بردند و تصرف در آن را جایز و جزو حقوق خویش می‌پنداشتند و چه بسا شور و شوق این تغییرات کمتر از اشتیاق سراینده اصلی به بازتاب جامعه و واکنش مخاطب، نبوده است.

هم‌چنین باید یادآوری کرد که شاعر و سراینده و هزل و طنّاز و شهرآشوبیان و حراره‌گویان و ترانه‌سرایان هم وقتی این تغییرات را مشاهده می‌کردند، بر این گمان نبودند که آن‌چه از دهان مبارکشان برون تراویده، نازله آسمانی است و نباید کسی در آن تصرف کند؛ از قضا برعکس، به استقبال نعم‌البدلی می‌رفتند که ذهن و زبان گروهی و سلیقه عام آن را پسندیده بود و با چهره‌ای گشاده جابه‌جایی تازه و تصرف مخاطب یا مخاطبان را به جان و دل خریدار بودند.

نکته دیگری که باید به بهانه این گفتار بدان اشاره کنیم این است که با وجود برخی از بیت‌ها و پاره‌های درست در مناظرات نباید پنداشت که این دست سروده‌ها روزی در سیاق و سبک شعر عروضی تمام و به‌کمال بوده‌اند. چنان‌که گفته شد چه بسا در میان یک منظومه یا شهرآشوب یا طنز و مناظره پاره‌هایی یافت می‌شد که نظم عروضی سنتی شعر ما را



داشت؛ اما نه چنانکه باید برای مخاطب اهمیت داشت و نه سراینده معجب چنین انضباطی بود. بدین‌روی نباید پنداشت که مناظرات نقص و کاهش چشم‌گیری درشان صورت گرفته است. به عنوان مثال در مناظره میش و بزى که به همت استاد قیصرى ثبت و انتشار یافته است به حق چنین پاره‌هایی دارد:

قضا آن سال بارانی نیامد      علف از کوه و صحرا قحط گردید

خوب مناظره اگر چه در قالب خاصی محصور نشده است، اما چنانکه می‌دانیم بیشتر در قالب مثنوی است. بدین‌روی باید قافیه رعایت شده باشد که این‌جا رعایت نشده است و شاعر یک پاره را به نیامد و دیگری را به قحط گردید خاتمه داده است. یا در این بیت:

بیردش میشک لاغر به خانه      گاهی آبش داد گاهی پنبه‌دانه

که پاره دوم وزن عروضی ندارد و پاره نخست هم بافت و ساختی عامیانه دارد؛ اما چون به سیاق شعر گذشته ما و همان شیوه معهود مناظرات است و گوینده‌اش بیش از این که درگیر استواری کلام باشد، درگیر معنا و وجه مناظره بوده است، از نظر گوینده و شنونده چنین ساختی مشکلی نداشته است. از این به‌ظاهر ناگواری‌ها و اختلالات در این مناظره و مناظرات دیگر فراوان است و چنانکه گفتیم نظم قالبی آن چندان اهمیت نداشته و چه بسا همین نابرابری‌ها یکی از سبب‌های نیک‌خواندن و با آوازخواندن و تنوع ضرب‌آهنگ‌هایی را به همراه داشته که نظم قالبی نمی‌توانست آن را رعایت نماید. این‌ها گفته شد تا از آغاز عذر ریختن این مناظره را در قالب عروضی شعر فارسی خواسته شود.

چنان‌که پیش‌تر هم اشاره شد، دو نسخه به‌نسبت معتبر از متن مناظره میش و بز در دست است. بقیه هرچه هست همین جریان شفاهی است که در روستاها و محل‌های ایران به‌ویژه در سینه پیران وجود دارد. یکی که اعتبار بیشتری دارد مناظره یا منظومه‌ای است که به خط عبری و زبان فارسی باقی مانده و آسموسن آن را به خط لاتین برگردانده و به زبان انگلیسی هم ترجمه و به چاپ رسانده است. دیگری کاری است که آقای دکتر ابراهیم قیصری به سامان برده و او منظومه را از روی کتاب‌چهای یادداشت کرده که متعلق به یک ملای مکتبی در روستای بلباس در منطقه ایزده بوده است. اگر مخاطب این گفتار به این هر دو منظومه نگاهی بیفکند خواهد دید که نظم و سیاق عروضی در منظومه قیصری به تقریب رعایت شده است؛ در حالی که در نسخه آسموسن چنین چیزی مشاهده نمی‌شود. دیگر این‌که کار آسموسن ضمن دقت در ثبت و ضبط از بیت‌های بیشتری برخوردار است. اختلاف بیت‌های نسخه آسموسن و نسخه قیصری دوازده بیت است؛ یعنی نسخه قیصری چهل‌ونه بیت دارد، در حالی که نسخه آسموسن شصت و یک بیت.

کاری را که در این منظومه یا مناظره کرده‌ایم، اگر نتوان تصرف عدوانی نامید، این است که مناظره را به شصت بیت ارتقاء و یا تقلیل داده‌ایم و از آن‌جا که ادبیات و بیت‌های بسیار دل‌انگیزی در این منظومه وجود دارد؛ سعی کرده‌ایم با مقایسه و دریافت روح مناظره نقص عروضی و واژگانی آن را به‌زعم خویش یا برطرف سازیم یا دست کم به سیاق کاربردهای کهنش درآوریم. کار ما روی هم رفته دارای این ویژگی‌ها خواهد بود:

یکم: منظومه به قاعده شصتی که یک سنت سومری است، برده شده است، دوم: بنا بر قاعده تلفیق، نقص وزنی یکی با کمال دیگری جبران شده است، سوم: اگر نقص و کاهش وزنی در هر دو منظومه بوده است با حسن نظم‌شناسی و با رعایت امانت و نظر به عدم تغییرات ماهوی، آن نقص و کاهش اصلاح شده است، چهارم: بنا بر قاعده مقایسه و گمان نسخه‌شناسی، واژه‌های نامفهوم به واژگان معلوم و معنادار تغییر یافته است،

پنجم: در جاگزینی واژگان نامعلوم و بی‌معنا، آن هم در مواقع بسیار محدود، واژه‌ای جای‌گزین شده که به‌زعم ما با بافت و ساخت مناظره مطابق بوده است.

بدین‌روی هدف از این کار بار دیگر به دید آوردن و نوعی زندگی تازه بخشیدن به این منظومه یا مناظره بوده است. امید است بار دیگر این مناظره که یکی از ذخیره‌های خوب و بدون اغراق از نمونه‌های عالی ادبیات شفاهی ماست، مورد توجه فرهنگ‌دوستان و ادیبان واقع شود.

### مناظرهٔ میش و بز

پدید آمد قضا را خشک‌سالی  
 علف از کوه و صحرا قحط گردید  
 نمی‌دیدند علف جز رنگ غله  
 شتر با میش و بره یک‌سرافتاد  
 رحیمی برد و اندر خانه‌اش بست  
 بدادش گاه آب و پنبه‌دانه  
 رئیسش برد او را توی باغی  
 فرامش کرد تنگی زمستان  
 به جان رز همی‌زد هر زمان نیش  
 که ای میشک! ز بی‌داد تو صد داد!

«به فرمان خدای لایزالی  
 در آن سال از قضا باران نبارید  
 بشد ضایع تمام گاو و گله  
 تمام گاو و خراز پا درافتاد  
 قضا میشی ز چنگ مرگ وارست  
 برد آن میش لاغر را به خانه  
 چو میش لاغر آمد در فراغی  
 چو میشک چند روزی شد به بستان  
 به دندان برگ رز می‌کند آن میش  
 رز از بی‌طاقتی آمد به فریاد

ز بدکاری به پیش من فتادی  
 بیر ای میش لاغر از برم زور  
 به طعنه گفت رز با میش لاغر  
 به یاد آور تو تنگی زمستان  
 سرت گفتا که آرد از تتت یاد  
 جواب رز بگفتا میش رنجور  
 بین محصول من از حضرت الله  
 اول برهٔ دوم پشم و سوم شیر  
 ز شیر من بود غیماغ حاصل  
 بود از پشم من قالی هفرنگ  
 گلیم و خور با خورجین و جاجیم  
 جل اسبان که دارد بند و پابند  
 نمذ بازم ز پشم میش باشد  
 نشیمن گاه شاهان جهانم  
 همه خلق جهان محتاج شیرم  
 گدا و پادشاه و میر و درویش  
 چه کرد و چه لر و چه ترک و تاجیک  
 که ایشان جملگی محتاج میش‌اند  
 نه کفش مهوشان از پوست باشد؟  
 نه تیماجم که جلد هر کتاب است؟  
 همه از پوستم تیماج سازند  
 سیه‌چشمان چون آهوی دل‌بر  
 به صد ناز و به صد منت بکوشند  
 به خانه می‌برند آن شیرها را  
 رزا! از سر به در کن این خیالات  
 رزا! برگو که بار و دولتت کو؟  
 مرا سر گر بُرند گوشتم و دنبه  
 چو شرح خود بگفت آن میش لاغر

جوانی‌ام همه بر باد دادی  
 که نبود در جهان بهتر ز انگور  
 که دررفته‌ست عقل و هوش از سر  
 که می‌رفتی چو مست افتان و خیزان  
 کلاغان گرد آیندت به فریاد  
 که خواهانم بود خاقان و فغفور  
 که هستم سرفراز نعمت الله  
 پنیرو کشک و روغن هم به تقدیر  
 پنیرو و ترهٔ تازه می‌کند دل  
 ز پشم من بود تنگ و زیر تنگ  
 ز پشم میش باشد هفت اقلیم  
 ز پشم میش باشد ای خداوند  
 که اصل میش از رز بیش باشد  
 انیس مطیخ و ترتیب خوانم  
 خصوصاً کشک و لیچار و پنیرو  
 تماماً التجا آرند بر میش  
 شل و کور و کچل بینا و تاریک  
 خریدار من از برگ تو بیش‌اند  
 همیشه کفش دوزم دوست باشد  
 ایا ای رز مگر چشمت به خواب است؟  
 ز روده‌م کار هر حلاج سازند  
 نشینند و نهند بر پشت من سر  
 که تا شیری ز پستانم بدوشند  
 بدو داخل کنند دست حنارا  
 ز پشمم بود صوفه و سقالات  
 اگر کودم نباشد قوتت کو؟  
 تو را سر گر برند چوبی و کنده  
 حکایت را ز رز بشنو سراسر

که مثل رز نباشد در دو عالم  
یکی محصول من دوشاب صاف است  
ز من سازند حلواهای هفرنگ  
مویز و مییده و فالوده دارم  
مگر نشنیده‌ای ای میش رنجور  
چو کشمش میوه رز باشد از پیش  
تفرج کن مویز دانه‌دانه  
شراب از دانه انگور باشد  
بود آرایش هر سفره و نان  
چه شاهان و چه پیران و چه درویش  
چو از برگ رزانت زنده باشی  
که من باشم شراب خوب‌رویان  
چو میش هرزه‌گوی و پوچ‌گویی  
سرم از سربریدن بر فلک شد  
که من از سربریدن شادمانم  
تو غمگینی به وقت سربریدن  
جدا سازند بند از بندبندت  
اگر مردم نمک بر تو نپاشند  
متاع من نمک هرگز نخواهد  
مرا سرگر برزند آرم جوانی  
چو میشک در جواب رز فروماند  
شفیقی از رفیقی یادگاری

ایا میشک به پیش من مزن دم  
تفرج کن اگر روز مصاف است  
که خلقان می‌برند فرسنگ‌فرسنگ  
گاهی سرکه گهی پالوده دارم  
میان میوه‌ها شاه است انگور  
مشو ای میش لاغر غره بر خویش  
چو یک سالم بود دارم به خانه  
که اندر مجلس فغفور باشد  
چه دانی قدر رز ای میش نادان؟!  
هواخواه من است از پشم تو بیش  
همیشه پیش رزها بنده باشی  
تویی دایم به خوف از بیم گرگان  
جواب این سخن‌ها را چه گویی؟  
سرم بر اوج از پای سمک شد  
که گاهی سبز و گاهی نوجوانم  
بر آن جان‌کنندن و پا برکشیدن  
اگر لاغر بوی کی می‌خورندت  
شوی گندیده و دورت پاشند  
دل مردم ز من هرگز نکاهد  
تو را سرگر برند بی‌جان بمانی  
به صدق دل بر او اخلاص را خواند  
از این بهتر نباشد هیچ کاری»

### نتیجه

مناظره از شیوه‌های شعری کهن است که از تمدن، فرهنگ و سنت میان‌رودی نشان دارد. در ادبیات شفاهی ما از گذشته بسیار دور، مناظره و درگیری بر سر برتری میان دو جان‌دار یا شیء پیوسته در جریان بوده است و این شیوه ادبی چه در آثار ادیبان و چه در محفل‌های شعرخوانی و نقالی تا به امروز به زیستن ادامه داده است.

منظومهٔ "میش و رز" از جمله متن‌هایی است که از روزگاران دیرین و زبان پهلوی به یادگار مانده است. این منظومه را گاه با منظومهٔ "درخت آسوریک" یکی دانسته‌اند که بنا بر آنچه گفته شد، این دو اثر نه تنها از نظر سرچشمه، بلکه در اندیشه و متن نیز با یکدیگر تفاوت دارند. از این منظومه، دو نسخهٔ به نسبت معتبر در دست است که یکی در چهل‌ونه بیت و دیگری در شصت و یک بیت ضبط گردیده است. در این نوشتار کوشش شده است تا در کنار رعایت امانت و حفظ ماهیت اثر، نقص‌های وزنی - عروضی آن جبران و شکلی ساختارمند به متن داده شود. همچنین، واژه‌های معنادار جای‌گزین پاره‌ای واژه‌های نامفهوم شدند و در نهایت، مناظره در شصت بیت - بنا بر قاعده و سنت سومری - ارائه گردید که به نظر می‌رسد برای اقبال دوباره به این فن شعری، شایسته و بایسته است.

از جمله دلیل‌های نابه‌سامانی متن، یکی عروضی‌نبودن وزن شعر فارسی در شیوهٔ کهن خویش و دیگری بی‌توجهی به فرم و اصل قرارداد معنا در هنگامهٔ سرود و ترانه‌خواندن و همچنین تصرف مردم، خوانندگان و نسخه‌نویسان - به ویژه در ادبیات شفاهی - در ساختار و زبان اشعار است که این، خود از فراگیربودن و جریان‌داشتن ادبیات در زندگی ایرانیان در طول تاریخ حکایت دارد.

این منظومه اگر چه از فصاحت و استواری زبانی بالایی برخوردار نیست، اما از نظر جامعه‌شناختی و جهان‌بینی ویژهٔ خود، حائز اهمیت است و خلاف آنچه گاه گفته می‌شود و پیشینهٔ مناظره را به قرن پنجم هجری تا کنون محدود می‌سازد، از دیرینگی حیات این شیوه، دست کم از زمان پویایی و گویایی زبان پهلوی سخن می‌گوید.

### پی‌نوشت

۱. فارسی یهودی، گونه‌ای از فارسی است که یهودیان آثار خود را، از نظم و نثر، بدان، به خطّ عبری نوشته‌اند.

### منابع

#### الف) کتاب‌ها

۱. اته، هرمان. (۱۳۳۷). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. بهار، محمدتقی. (۱۳۷۱). مجموعه مقالات یا بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلبن. تهران: امیرکبیر.
۳. تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
۴. عطّار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه. تصحیح شفیع دكدکنی. ج ۲. تهران: سخن.
۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). انواع ادبی. تهران: فردوسی.

#### ب) مقاله‌ها

۶. اذکابی، پرویز. (۱۳۸۶). "منشأ مناظره‌های ادبی (ایران باستان و میان‌رودان)". در مجله پژوهش‌های ادب عرفانی. ش ۱. صص ۱ تا ۱۰.
۷. خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۵۶). "در باره اسدی توسی". در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد. ش ۴.
۸. سرکاراتی، یهمن. (۱۳۵۲). "مروارید پیش خوک افشاندن. یک مثل ایرانی در کتاب عهد جدید". در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. ش ۱۰۸. صص ۴۶۸ تا ۴۹۱.

9. J. C. Tavadia. (1956). *Die mittelpersische Sprach und Literature der Zarathustrier*, Leipzig, P. 133.

10. J. P. Asmussen. (1981). *Geography of Strabo*, tr. By H. Hamilton, vol. III

11. \_\_\_\_\_ . (1970). *Iran society silver jubilee Souvenir*, Calcutta.

## سبک شعری مسعود سعد

(مطالعه موردی؛ سطح فکری از دریچه روان‌شناسی)

دکتر زهرا نصر اصفهانی<sup>۱</sup>، صدیقه هادی‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

گروهی از پژوهش‌گران فعال در حوزه سبک‌شناسی و نقد ادبی بر این باورند که سبک هر هنرمند مستقیماً زاینده شخصیت اوست؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت بین سبک یک متن ادبی و روحیات و افکار صاحب آن، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، از این‌روی برخی از سبک‌شناسان معتقدند که می‌توان از طریق آثار ادبی دارای سبک فردی به اعماق ذهن و روان شاعر یا نویسنده آن راهی جست؛ بر این اساس نگارنده در این مقاله تلاش کرده است تا با نگاهی روان‌شناسانه اشعار مسعود سعد را واکاوی کند و با توجه به تأثیر عوامل محیطی و نیز شرایط طاقت‌فرسای زندان و پیامدهای آن در روح و جان وی، رد پای علائم و نشانه‌های اختلال افسردگی را در اشعار او آشکار سازد و نیز علت‌ها و زمینه‌های بروز این اختلال را از دیدگاه علم روان‌شناسی تبیین کرده، مصداق‌های آن را در شعر مسعود ارائه نماید و با تحلیل واکنش‌های رفتاری و خلقی او، زمینه‌های ایجاد شناختی ژرف‌تر از شخصیت و شعر بزرگ‌ترین حبسیه‌سرای شعر فارسی را فراهم سازد.

کلیدواژه‌ها: مسعودسعد، افسردگی، غم، زندان، حبسیه.

nasrzahra@yahoo.com

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.